

آنچه در مشهد دیدم، برایم باورکردنی نبود

رهبر معظم انقلاب در نقل خاطرات خود درباره وضعیت شهر مشهد در شهریور ۱۳۵۷ چنین بیان کرده‌اند: «اواسط سال ۵۷ بود که از تبعید بازگشتم. بنده وقتی از تبعید وارد مشهد شدم، آنچه در مشهد دیدم، برایم باورکردنی نبود و با اینکه ما در تبعید خبرها را می‌شنیدیم، اما آن واقعیت عظیمی بود. شب و روز در مشهد راهپیمایی بود و مردم به راهپیمایی عادت کرده بودند.»

منبع: خاطرات رهبر معظم انقلاب با مرکز اسناد انقلاب اسلامی سال (۶۲-۶۱)

نگاهی به سرگذشت محدوده هفده‌شهریور، که نامش با یکی از انقلابی‌ترین دوران مشهد گره خورده است

انقلاب در تابستانی‌ترین گذرگاه مشهد

مرضیه ترابی

حالا دیگر اطرافش پر از بازارهای جورواجور است؛ از همه بزرگ‌تر، بازار رضا و بعد هم پاساژهای رنگارنگ و جدید و البته مجتمع‌های تجاری سربه‌فلک کشیده‌ای که اصلا یادمان نمی‌آید چطور اطراف میدان هفده‌شهریور قد کشیدند! حالا دیگر این منطقه از مشهد، رنگ‌وبوی قدیمی‌اش را کاملا از دست داده‌است؛ دیگر نمی‌شود حدس زد در اطراف دروازه عیدگاه قدیم، نزدیک خندق و باروی مشهد، کنار گورستان یهودیان، بغل آن همه کوره آجرپزی، در کنار مسیر خاکی روستای «گل ختمی»، چه خبر بوده است. محله عیدگاه که میدان هفده‌شهریور را باید بخشی از حاشیه آن بدانیم، روزی‌روزگاری از شلوغ‌ترین محلات مشهد بود که بیشتر ساکنانش، پیشه‌وران و صنعتگران دوره‌گردی مثل چاقوتیزکن‌ها و دست‌فروش‌ها بودند. چند کاروان‌سرا داشت که بارانداز کاروان‌های رسیده از ترکستان بود. افزون بر این‌ها، جماعت یهودیان هم در این محله زندگی می‌کردند؛ البته در قسمت‌های حاشیه‌ای. خانه‌هایشان کنار هم قرار داشت و هنوز هم می‌شود آن دوروبرها، تعدادی از منازل قدیمی آن‌ها را یافت که خوشبختانه، بعضاً ثبت ملی هم شده و یادگار ماندده‌است برای کسانی که می‌خواهند تاریخ این شهر هزارودویست‌ساله را دقیق‌تر مطالعه‌کنند.

● تولد میدان هفده‌شهریور

تاجایی که می‌دانیم، دلیل‌پیدایش میدان هفده شهریور که قبل از انقلاب به آن «کوروش» می‌گفتند، ساخت بازار تقریباً یک کیلومتری «رضا» در اوایل دههٔ ۱۳۵۰ خورشیدی بود. با ساخته شدن بازار رضا، خیلی از کوچه‌هایی که انتهایشان وصل می‌شد به حدود میدان هفده‌شهریور، از بین رفتند و جایی در تاریخ گم شدند، البته بقایای برخی از آن‌ها را می‌توان به زور پیدا کرد! جاهایی مثل کوچه «هادی‌خان»، کوچه «صدیق دفتر»، بخشی از کوچه «ضابط» و «جدیدها»، کوچه «گداعلی»، «صابون‌پزها»، «تکیه» و کوچه «حاجی ابراهیم» که به احتمال زیاد، بخشی از آن افتاده‌است داخل میدان هفده شهریور. فضای میدان، حدود صدسال قبل، وضعیت خوبی نداشت. اینجا را بیشتر با نام قبرستان یهودی‌های مشهد یا به قول قدیمی‌ها «جهودها» یا «جودها» می‌شناختند. باقی‌مانده بخشی از این قبرستان تا حوالی دهه ۱۳۷۰ خورشیدی پابرجا بود،

شهید حنای در میدان ۱۷ شهریور

میدان هفده‌شهریور در ایام انقلاب هم شاهد وقایع مهمی بوده‌است، خیابان و میدان هفده‌شهریور امروزی و نیز



مکس به‌جامانده از آقاخان، در اوایل دهه ۴۰، درست‌چپ تصویر برله خوش‌وسط خیاط‌خانه‌اش دوشادوش دامادانش نشسته‌است.

کوه پدربزرگ در سال‌های اول دهه

چهل باسختی‌های فراوان آن راسرپا کرده‌بود، حاج‌احمدطیرانی‌که‌نسبتی باطیرانی‌های عطار مشهد نداشت، اما درپسوندفامیلش امانت‌داراجداد پدری‌اش بود که در یزد صفار (مسگر) بودند.

فرزندانش، مادر م، خاله‌ها و دایی‌هایم اورا «آقاخان» صدا می‌زدند و به تبع، همه نوه‌ها و نبیره‌ها نیز. آقاخان برای ما همه چیز بود. خانه‌اش باآن حیاط کوچک و حوض آبی وسطش وآن درخت انجیر کهن سال، گویی حکمی ابدی برای زندگی داشتند. گوشه‌ای از حیاط درختچه‌پاس روییده بود وهرسال بهار عطر زندگی را برای ما تابهار سال بعد ذخیره می‌کرد. آن‌یاس هم داستانی داشت برای خودش، مانندگل‌های سرخ و خرزهره‌های صورتی که‌گرداگرد حیاط خانه آقاخان بالیده بودند

برخی می‌گویند که پیکر بخشی از شهدای مسجد گوهرشاد هم در آن دفن شده‌است.

● همسایه باغ‌ها و کوره‌پزخانه‌ها

میدان هفده شهریور، پیش از آنکه هم‌راز بازار رضا باشد، یعنی با بازار رضا جان بگیرد و بشود محل عبور و مرور، دیوار به دیوار باغ‌های شرق مشهد بود. نقشه‌های دهه ۱۳۳۰ خورشیدی را که زیرورو می‌کنی، برخی نام‌های قدیمی معلوم می‌شود که البته اسم‌های عجیب و غریبی دارند، اسم‌هایی که احتمالاً نام صاحبان آن‌ها در دوره‌ای بوده‌است، مثلاً «باغ غلامحسین‌سیاه» که فاصله زیادی با محل امروزی میدان هفده شهریور نداشت. نمای دیگری که حدود ۸۰ سال قبل در محل فعلی میدان هفده‌شهریور به چشم می‌آمد، کوره‌های آجرپزی‌ای بود که تقریباً در محدوده جنوبی میدان فعلی قرار داشت، کوره‌هایی یادوکنش‌های بلند و موسوم به «هوفمان»، ساخت این کوره‌ها در دوره پهلوی اول در مشهد مُد شد و ظاهراً طرح‌وسازنده بیشتر کوره‌های نسل اول این سبک، معماری تهرانی بوده‌است



مکس به‌جامانده از آقاخان، در اوایل دهه ۴۰، درست‌چپ تصویر برله خوش‌وسط خیاط‌خانه‌اش دوشادوش دامادانش نشسته‌است.

کوه پدربزرگ در سال‌های اول دهه

چهل باسختی‌های فراوان آن راسرپا کرده‌بود، حاج‌احمدطیرانی‌که‌نسبتی باطیرانی‌های عطار مشهد نداشت، اما درپسوندفامیلش امانت‌داراجداد پدری‌اش بود که در یزد صفار (مسگر) بودند.

فرزندانش، مادر م، خاله‌ها و دایی‌هایم اورا «آقاخان» صدا می‌زدند و به تبع، همه نوه‌ها و نبیره‌ها نیز. آقاخان برای ما همه چیز بود. خانه‌اش باآن حیاط کوچک و حوض آبی وسطش وآن درخت انجیر کهن سال، گویی حکمی ابدی برای زندگی داشتند.

گوشه‌ای از حیاط درختچه‌پاس روییده بود وهرسال بهار عطر زندگی را برای ما تابهار سال بعد ذخیره می‌کرد. آن‌یاس هم داستانی داشت برای خودش، مانندگل‌های سرخ و خرزهره‌های صورتی که‌گرداگرد حیاط خانه آقاخان بالیده بودند

کوه پدربزرگ در سال‌های اول دهه

چهل باسختی‌های فراوان آن راسرپا کرده‌بود، حاج‌احمدطیرانی‌که‌نسبتی باطیرانی‌های عطار مشهد نداشت، اما درپسوندفامیلش امانت‌داراجداد پدری‌اش بود که در یزد صفار (مسگر) بودند.

فرزندانش، مادر م، خاله‌ها و دایی‌هایم اورا «آقاخان» صدا می‌زدند و به تبع، همه نوه‌ها و نبیره‌ها نیز. آقاخان برای ما همه چیز بود. خانه‌اش باآن حیاط کوچک و حوض آبی وسطش وآن درخت انجیر کهن سال، گویی حکمی ابدی برای زندگی داشتند.

گوشه‌ای از حیاط درختچه‌پاس روییده بود وهرسال بهار عطر زندگی را برای ما تابهار سال بعد ذخیره می‌کرد. آن‌یاس هم داستانی داشت برای خودش، مانندگل‌های سرخ و خرزهره‌های صورتی که‌گرداگرد حیاط خانه آقاخان بالیده بودند

کوه پدربزرگ در سال‌های اول دهه

چهل باسختی‌های فراوان آن راسرپا کرده‌بود، حاج‌احمدطیرانی‌که‌نسبتی باطیرانی‌های عطار مشهد نداشت، اما درپسوندفامیلش امانت‌داراجداد پدری‌اش بود که در یزد صفار (مسگر) بودند.

فرزندانش، مادر م، خاله‌ها و دایی‌هایم اورا «آقاخان» صدا می‌زدند و به تبع، همه نوه‌ها و نبیره‌ها نیز. آقاخان برای ما همه چیز بود. خانه‌اش باآن حیاط کوچک و حوض آبی وسطش وآن درخت انجیر کهن سال، گویی حکمی ابدی برای زندگی داشتند.

گوشه‌ای از حیاط درختچه‌پاس روییده بود وهرسال بهار عطر زندگی را برای ما تابهار سال بعد ذخیره می‌کرد. آن‌یاس هم داستانی داشت برای خودش، مانندگل‌های سرخ و خرزهره‌های صورتی که‌گرداگرد حیاط خانه آقاخان بالیده بودند

کوه پدربزرگ در سال‌های اول دهه

چهل باسختی‌های فراوان آن راسرپا کرده‌بود، حاج‌احمدطیرانی‌که‌نسبتی باطیرانی‌های عطار مشهد نداشت، اما درپسوندفامیلش امانت‌داراجداد پدری‌اش بود که در یزد صفار (مسگر) بودند.

فرزندانش، مادر م، خاله‌ها و دایی‌هایم اورا «آقاخان» صدا می‌زدند و به تبع، همه نوه‌ها و نبیره‌ها نیز. آقاخان برای ما همه چیز بود. خانه‌اش باآن حیاط کوچک و حوض آبی وسطش وآن درخت انجیر کهن سال، گویی حکمی ابدی برای زندگی داشتند.

گوشه‌ای از حیاط درختچه‌پاس روییده بود وهرسال بهار عطر زندگی را برای ما تابهار سال بعد ذخیره می‌کرد. آن‌یاس هم داستانی داشت برای خودش، مانندگل‌های سرخ و خرزهره‌های صورتی که‌گرداگرد حیاط خانه آقاخان بالیده بودند

کوه پدربزرگ در سال‌های اول دهه

چهل باسختی‌های فراوان آن راسرپا کرده‌بود، حاج‌احمدطیرانی‌که‌نسبتی باطیرانی‌های عطار مشهد نداشت، اما درپسوندفامیلش امانت‌داراجداد پدری‌اش بود که در یزد صفار (مسگر) بودند.

فرزندانش، مادر م، خاله‌ها و دایی‌هایم اورا «آقاخان» صدا می‌زدند و به تبع، همه نوه‌ها و نبیره‌ها نیز. آقاخان برای ما همه چیز بود. خانه‌اش باآن حیاط کوچک و حوض آبی وسطش وآن درخت انجیر کهن سال، گویی حکمی ابدی برای زندگی داشتند.

گوشه‌ای از حیاط درختچه‌پاس روییده بود وهرسال بهار عطر زندگی را برای ما تابهار سال بعد ذخیره می‌کرد. آن‌یاس هم داستانی داشت برای خودش، مانندگل‌های سرخ و خرزهره‌های صورتی که‌گرداگرد حیاط خانه آقاخان بالیده بودند

کوه پدربزرگ در سال‌های اول دهه

چهل باسختی‌های فراوان آن راسرپا کرده‌بود، حاج‌احمدطیرانی‌که‌نسبتی باطیرانی‌های عطار مشهد نداشت، اما درپسوندفامیلش امانت‌داراجداد پدری‌اش بود که در یزد صفار (مسگر) بودند.

فرزندانش، مادر م، خاله‌ها و دایی‌هایم اورا «آقاخان» صدا می‌زدند و به تبع، همه نوه‌ها و نبیره‌ها نیز. آقاخان برای ما همه چیز بود. خانه‌اش باآن حیاط کوچک و حوض آبی وسطش وآن درخت انجیر کهن سال، گویی حکمی ابدی برای زندگی داشتند.

گوشه‌ای از حیاط درختچه‌پاس روییده بود وهرسال بهار عطر زندگی را برای ما تابهار سال بعد ذخیره می‌کرد. آن‌یاس هم داستانی داشت برای خودش، مانندگل‌های سرخ و خرزهره‌های صورتی که‌گرداگرد حیاط خانه آقاخان بالیده بودند

کوه پدربزرگ در سال‌های اول دهه

چهل باسختی‌های فراوان آن راسرپا کرده‌بود، حاج‌احمدطیرانی‌که‌نسبتی باطیرانی‌های عطار مشهد نداشت، اما درپسوندفامیلش امانت‌داراجداد پدری‌اش بود که در یزد صفار (مسگر) بودند.

فرزندانش، مادر م، خاله‌ها و دایی‌هایم اورا «آقاخان» صدا می‌زدند و به تبع، همه نوه‌ها و نبیره‌ها نیز. آقاخان برای ما همه چیز بود. خانه‌اش باآن حیاط کوچک و حوض آبی وسطش وآن درخت انجیر کهن سال، گویی حکمی ابدی برای زندگی داشتند.

گوشه‌ای از حیاط درختچه‌پاس روییده بود وهرسال بهار عطر زندگی را برای ما تابهار سال بعد ذخیره می‌کرد. آن‌یاس هم داستانی داشت برای خودش، مانندگل‌های سرخ و خرزهره‌های صورتی که‌گرداگرد حیاط خانه آقاخان بالیده بودند

کوه پدربزرگ در سال‌های اول دهه

چهل باسختی‌های فراوان آن راسرپا کرده‌بود، حاج‌احمدطیرانی‌که‌نسبتی باطیرانی‌های عطار مشهد نداشت، اما درپسوندفامیلش امانت‌داراجداد پدری‌اش بود که در یزد صفار (مسگر) بودند.

فرزندانش، مادر م، خاله‌ها و دایی‌هایم اورا «آقاخان» صدا می‌زدند و به تبع، همه نوه‌ها و نبیره‌ها نیز. آقاخان برای ما همه چیز بود. خانه‌اش باآن حیاط کوچک و حوض آبی وسطش وآن درخت انجیر کهن سال، گویی حکمی ابدی برای زندگی داشتند.

گوشه‌ای از حیاط درختچه‌پاس روییده بود وهرسال بهار عطر زندگی را برای ما تابهار سال بعد ذخیره می‌کرد. آن‌یاس هم داستانی داشت برای خودش، مانندگل‌های سرخ و خرزهره‌های صورتی که‌گرداگرد حیاط خانه آقاخان بالیده بودند

کوه پدربزرگ در سال‌های اول دهه

چهل باسختی‌های فراوان آن راسرپا کرده‌بود، حاج‌احمدطیرانی‌که‌نسبتی باطیرانی‌های عطار مشهد نداشت، اما درپسوندفامیلش امانت‌داراجداد پدری‌اش بود که در یزد صفار (مسگر) بودند.

فرزندانش، مادر م، خاله‌ها و دایی‌هایم اورا «آقاخان» صدا می‌زدند و به تبع، همه نوه‌ها و نبیره‌ها نیز. آقاخان برای ما همه چیز بود. خانه‌اش باآن حیاط کوچک و حوض آبی وسطش وآن درخت انجیر کهن سال، گویی حکمی ابدی برای زندگی داشتند.

گوشه‌ای از حیاط درختچه‌پاس روییده بود وهرسال بهار عطر زندگی را برای ما تابهار سال بعد ذخیره می‌کرد. آن‌یاس هم داستانی داشت برای خودش، مانندگل‌های سرخ و خرزهره‌های صورتی که‌گرداگرد حیاط خانه آقاخان بالیده بودند

کوه پدربزرگ در سال‌های اول دهه

چهل باسختی‌های فراوان آن راسرپا کرده‌بود، حاج‌احمدطیرانی‌که‌نسبتی باطیرانی‌های عطار مشهد نداشت، اما درپسوندفامیلش امانت‌داراجداد پدری‌اش بود که در یزد صفار (مسگر) بودند.

فرزندانش، مادر م، خاله‌ها و دایی‌هایم اورا «آقاخان» صدا می‌زدند و به تبع، همه نوه‌ها و نبیره‌ها نیز. آقاخان برای ما همه چیز بود. خانه‌اش باآن حیاط کوچک و حوض آبی وسطش وآن درخت انجیر کهن سال، گویی حکمی ابدی برای زندگی داشتند.

گوشه‌ای از حیاط درختچه‌پاس روییده بود وهرسال بهار عطر زندگی را برای ما تابهار سال بعد ذخیره می‌کرد. آن‌یاس هم داستانی داشت برای خودش، مانندگل‌های سرخ و خرزهره‌های صورتی که‌گرداگرد حیاط خانه آقاخان بالیده بودند

کوه پدربزرگ در سال‌های اول دهه

چهل باسختی‌های فراوان آن راسرپا کرده‌بود، حاج‌احمدطیرانی‌که‌نسبتی باطیرانی‌های عطار مشهد نداشت، اما درپسوندفامیلش امانت‌داراجداد پدری‌اش بود که در یزد صفار (مسگر) بودند.

فرزندانش، مادر م، خاله‌ها و دایی‌هایم اورا «آقاخان» صدا می‌زدند و به تبع، همه نوه‌ها و نبیره‌ها نیز. آقاخان برای ما همه چیز بود. خانه‌اش باآن حیاط کوچک و حوض آبی وسطش وآن درخت انجیر کهن سال، گویی حکمی ابدی برای زندگی داشتند.

گوشه‌ای از حیاط درختچه‌پاس روییده بود وهرسال بهار عطر زندگی را برای ما تابهار سال بعد ذخیره می‌کرد. آن‌یاس هم داستانی داشت برای خودش، مانندگل‌های سرخ و خرزهره‌های صورتی که‌گرداگرد حیاط خانه آقاخان بالیده بودند

کوه پدربزرگ در سال‌های اول دهه

چهل باسختی‌های فراوان آن راسرپا کرده‌بود، حاج‌احمدطیرانی‌که‌نسبتی باطیرانی‌های عطار مشهد نداشت، اما درپسوندفامیلش امانت‌داراجداد پدری‌اش بود که در یزد صفار (مسگر) بودند.

فرزندانش، مادر م، خاله‌ها و دایی‌هایم اورا «آقاخان» صدا می‌زدند و به تبع، همه نوه‌ها و نبیره‌ها نیز. آقاخان برای ما همه چیز بود. خانه‌اش باآن حیاط کوچک و حوض آبی وسطش وآن درخت انجیر کهن سال، گویی حکمی ابدی برای زندگی داشتند.

گوشه‌ای از حیاط درختچه‌پاس روییده بود وهرسال بهار عطر زندگی را برای ما تابهار سال بعد ذخیره می‌کرد. آن‌یاس هم داستانی داشت برای خودش، مانندگل‌های سرخ و خرزهره‌های صورتی که‌گرداگرد حیاط خانه آقاخان بالیده بودند

کوه پدربزرگ در سال‌های اول دهه

چهل باسختی‌های فراوان آن راسرپا کرده‌بود، حاج‌احمدطیرانی‌که‌نسبتی باطیرانی‌های عطار مشهد نداشت، اما درپسوندفامیلش امانت‌داراجداد پدری‌اش بود که در یزد صفار (مسگر) بودند.

فرزندانش، مادر م، خاله‌ها و دایی‌هایم اورا «آقاخان» صدا می‌زدند و به تبع، همه نوه‌ها و نبیره‌ها نیز. آقاخان برای ما همه چیز بود. خانه‌اش باآن حیاط کوچک و حوض آبی وسطش وآن درخت انجیر کهن سال، گویی حکمی ابدی برای زندگی داشتند.

گوشه‌ای از حیاط درختچه‌پاس روییده بود وهرسال بهار عطر زندگی را برای ما تابهار سال بعد ذخیره می‌کرد. آن‌یاس هم داستانی داشت برای خودش، مانندگل‌های سرخ و خرزهره‌های صورتی که‌گرداگرد حیاط خانه آقاخان بالیده بودند

کوه پدربزرگ در سال‌های اول دهه

چهل باسختی‌های فراوان آن راسرپا کرده‌بود، حاج‌احمدطیرانی‌که‌نسبتی باطیرانی‌های عطار مشهد نداشت، اما درپسوندفامیلش امانت‌داراجداد پدری‌اش بود که در یزد صفار (مسگر) بودند.

فرزندانش، مادر م، خاله‌ها و دایی‌هایم اورا «آقاخان» صدا می‌زدند و به تبع، همه نوه‌ها و نبیره‌ها نیز. آقاخان برای ما همه چیز بود. خانه‌اش باآن حیاط کوچک و حوض آبی وسطش وآن درخت انجیر کهن سال، گویی حکمی ابدی برای زندگی داشتند.

گوشه‌ای از حیاط درختچه‌پاس روییده بود وهرسال بهار عطر زندگی را برای ما تابهار سال بعد ذخیره می‌کرد. آن‌یاس هم داستانی داشت برای خودش، مانندگل‌های سرخ و خرزهره‌های صورتی که‌گرداگرد حیاط خانه آقاخان بالیده بودند

کوه پدربزرگ در سال‌های اول دهه

چهل باسختی‌های فراوان آن راسرپا کرده‌بود، حاج‌احمدطیرانی‌که‌نسبتی باطیرانی‌های عطار مشهد نداشت، اما درپسوندفامیلش امانت‌داراجداد پدری‌اش بود که در یزد صفار (مسگر) بودند.

فرزندانش، مادر م، خاله‌ها و دایی‌هایم اورا «آقاخان» صدا می‌زدند و به تبع، همه نوه‌ها و نبیره‌ها نیز. آقاخان برای ما همه چیز بود. خانه‌اش باآن حیاط کوچک و حوض آبی وسطش وآن درخت انجیر کهن سال، گویی حکمی ابدی برای زندگی داشتند.

گوشه‌ای از حیاط درختچه‌پاس روییده بود وهرسال بهار عطر زندگی را برای ما تابهار سال بعد ذخیره می‌کرد. آن‌یاس هم داستانی داشت برای خودش، مانندگل‌های سرخ و خرزهره‌های صورتی که‌گرداگرد حیاط خانه آقاخان بالیده بودند

کوه پدربزرگ در سال‌های اول دهه

چهل باسختی‌های فراوان آن راسرپا کرده‌بود، حاج‌احمدطیرانی‌که‌نسبتی باطیرانی‌های عطار مشهد نداشت، اما درپسوندفامیلش امانت‌داراجداد پدری‌اش بود که در یزد صفار (مسگر) بودند.

فرزندانش، مادر م، خاله‌ها و دایی‌هایم اورا «آقاخان» صدا می‌زدند و به تبع، همه نوه‌ها و نبیره‌ها نیز. آقاخان برای ما همه چیز بود. خانه‌اش باآن حیاط کوچک و حوض آبی وسطش وآن درخت انجیر کهن سال، گویی حکمی ابدی برای زندگی داشتند.

گوشه‌ای از حیاط درختچه‌پاس روییده بود وهرسال بهار عطر زندگی را برای ما تابهار سال بعد ذخیره می‌کرد. آن‌یاس هم داستانی داشت برای خودش، مانندگل‌های سرخ و خرزهره‌های صورتی که‌گرداگرد حیاط خانه آقاخان بالیده بودند

کوه پدربزرگ در سال‌های اول دهه

چهل باسختی‌های فراوان آن راسرپا کرده‌بود، حاج‌احمدطیرانی‌که‌نسبتی باطیرانی‌های عطار مشهد نداشت، اما درپسوندفامیلش امانت‌داراجداد پدری‌اش بود که در یزد صفار (مسگر) بودند.

فرزندانش، مادر م، خاله‌ها و دایی‌هایم اورا «آقاخان» صدا می‌زدند و به تبع، همه نوه‌ها و نبیره‌ها نیز. آقاخان برای ما همه چیز بود. خانه‌اش باآن حیاط کوچک و حوض آبی وسطش وآن درخت انجیر کهن سال، گویی حکمی ابدی برای زندگی داشتند.

گوشه‌ای از حیاط درختچه‌پاس روییده بود وهرسال بهار عطر زندگی را برای ما تابهار سال بعد ذخیره می‌کرد. آن‌یاس هم داستانی داشت برای خودش، مانندگل‌های سرخ و خرزهره‌های صورتی که‌گرداگرد حیاط خانه آقاخان بالیده بودند

کوه پدربزرگ در سال‌های اول دهه

چهل باسختی‌های فراوان آن راسرپا کرده‌بود، حاج‌احمدطیرانی‌که‌نسبتی باطیرانی‌های عطار مشهد نداشت، اما درپسوندفامیلش امانت‌داراجداد پدری‌اش بود که در یزد صفار (مسگر) بودند.

فرزندانش، مادر م، خاله‌ها و دایی‌هایم اورا «آقاخان» صدا می‌زدند و به تبع، همه نوه‌ها و نبیره‌ها نیز. آقاخان برای ما همه چیز بود. خانه‌اش باآن حیاط کوچک و حوض آبی وسطش وآن درخت انجیر کهن سال، گویی حکمی ابدی برای زندگی داشتند.

میان‌ه شهریور ۱۳۵۷ در مشهد چه گذشت؟

روزهای حکومت نظامی

طوبی اردلان

۱۷ شهریور ۱۳۵۷، مردم انقلابی به‌تنگ‌آمده از ظلم و جور تصمیم دارند کار را یک‌سره‌کنند. روز ۱۳ شهریور، هم‌زمان با عید فطر، به دستور علما و روحانیون، بزرگ‌ترین راهپیمایی تا آن روزگار علیه حکومت پهلوی شکل می‌گیرد، آن‌چنان‌که حدس دامنه‌دارشدن این تظاهرات خیلی سخت نیست؛ پس علاوه‌بر منع رفت‌وآمدهای روزانه، دستور حکومت‌نظامی‌های سنگینی در ۱۲شهر مهم کشور صادر می‌شود که مشهد، یکی از آن‌هاست. سطرهای بعدی، گذری بر وقایع این ایام است، روزهایی که به عقیده تاریخ‌نگاران، طومار دودمان پهلوی را بست و پیروزی انقلاب اسلامی در ایران را نوید داد.

● ۹ شهریور ۱۳۵۷ مشهد

جرقه آتش خشم مردم انقلابی در روز ۱۷ شهریور در مشهد را باید تا ۲۷مرداد ۱۳۵۷ یعنی روز قبل از فاجعه سینمارکس آبادان به عقب برد؛ روزی که سینمارای مشهد از طرف افراد ناشناس به آتش کشیده شد. در این آتش‌سوزی، سه نفر از نگهبانان این سینما کشته شدند. تجمع، تظاهرات و صدور اعلامیه‌های ضدحکومتی و اعتصابات عمومی از این تاریخ تا شهریور ۱۳۵۷ همچنان در مشهد ادامه دارد. اعلان ان‌زجار گروه‌های مختلف مردم از عاملان به‌آتش‌کشیدن سینمارکس آبادان، صدور اعلامیه‌های مختلف به‌مناسبت چهلمین روز درگذشت شیخ‌احمد کافی و نیز چهلمین روز حمله مأموران رژیم به مدرسه نواب، پایان دوران استانداری عبدالعظیم ولیان و انتصاب محمدحسن سراج‌حجازی به‌جای او، سبب برگزاری تظاهرات گسترده‌ای در روز ۹شهریور شد. در این روز، درگیری تظاهرکنندگان با مأموران مسلح رژیم در خیابان طبرسی، منجر به کشته‌شدن دو نفر به نام‌های مهندس علیرضا مهدی‌زاده‌حکاک بیست‌ونه‌ساله و رضا حسن‌زاده هجده‌ساله و زخمی شدن عده‌ای دیگر شد.

● ۱۳ شهریور ۱۳۵۷ مشهد

با اینکه پس‌از سقوط دولت جمشید آموزگار و جانشینی سیدجعفرشریف‌امامی در هفته‌اول شهریور ۱۳۵۷ حکومت تاحدودی دربرابر خواسته‌های مردم عقب‌نشینی کرده بود، بازهم آتش این داغ‌ها در دل مردم سرد نشد. همین شد که در مشهد هم به تبعیت از پایتخت در روز ۱۳ شهریور مردم بعداز برگزاری نماز عید، تظاهرات گسترده‌ای را با حضور علمایی همچون میرزا جواد آقا تهرانی، محمدمهدی نوغانی، سید کاظم مرعشی و ابوالحسن شیرازی برگزار کردند.

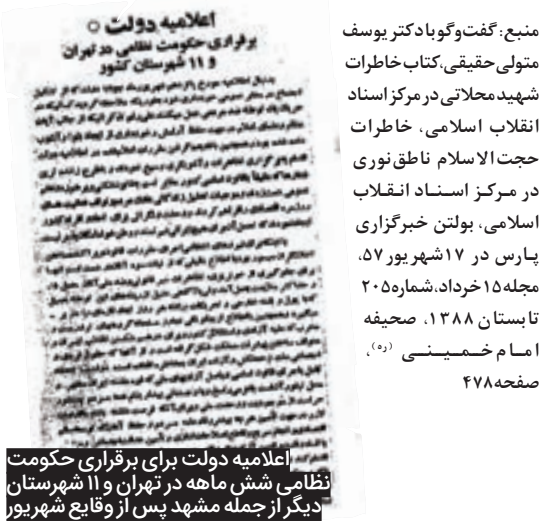
در پایان این راهپیمایی که ۱۰هزار مشهدی در آن شرکت کرده بودند، آیت‌...عباس واعظطیسی درمقابل حرم مطهر رضوی برای اجتماع‌کنندگان سخنرانی کرد و در پایان با قرائت قطعنامه‌ای ضمن ابراز مخالفت با دولت شریف‌امامی، خواهان برقراری نظام اسلامی، آزادی زندانیان سیاسی، اجرای صحیح قانون اساسی و بازگرداندن امام خمینی^(۲) به ایران و آقای قمی به مشهد شد. دولت شریف‌امامی در ۱۳ شهریور، دستور آزادی آیت‌ا... قمی را که از سال۱۳۴۶ به حالت تبعید در کرج به‌سر می‌برد، صادر کرد.

● ۱۵ شهریور ۱۳۵۷ مشهد

در روز ۱۵شهریور و بعداز برگزاری مجلس ختمی برای شهید مهدی‌زاده‌حکاک در مسجد امام‌رضای خیابان آیکوه، مردم در خیابان‌های آیکوه، شاهرخ (مطهری فعلی) و میدان شاه (شهدای فعلی) و خیابان نادری (شیرازی فعلی) دست به تظاهرات زدند اما با دخالت پلیس پراکنده شدند. در همین ایام آیت‌ا... شیرازی با صدور اعلامیه‌ای، خبر ورود آقای قمی به مشهد را اعلام کرد و از مردم خواست در مراسم استقبال اودر ساعت ۴ بعدازظهر روز ۱۷ شهریور شرکت‌کنند.

● ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ مشهد

امام خمینی^(۳) درپی آزادی آیت‌ا... قمی، نامه‌ای برای ایشان ارسال کرد. در نخستین ساعات عصر ۱۷ شهریور، مردم مشهد در خیابان‌های منتهی به مسیر فرودگاه، تجمع و شروع به تظاهرات کردند. ازدحام استقبال کنندگان در فرودگاه به‌حدی بود که مأموران امنیتی رژیم تصمیم گرفتند آیت‌ا... قمی را با همان هواپیمایی که به مشهد آمده بود، به تهران بازگردانند. اطلاع مردم از این تصمیم باعث درگیری آنان با مأموران حکومت شد. در این درگیری‌ها چند نفر و از آن میان، چهار نوجوان و جوان به نام‌های جواد فلاح‌قلندرابادی چهارده‌ساله، حسین حسینی چهارده‌ساله، احمد عرفانی هجده‌ساله و جمال فریدزاده هفده‌ساله در زدوخوردهای مقابل پمپ‌بنزین خیابان گاراژدارها و خیابان ضد، کشته و چند نفر دیگر زخمی شدند. در چنین شرایطی، آیت‌ا... قمی درمیان استقبال باشکوه مردم وارد شهر مشهد شد. باتوجه‌به راهپیمایی‌های گسترده مردم ایران ضددولت شریف‌امامی، وی ناگزیر از تجدیدنظر در سیاست‌های اعلام‌شده خود مبنی‌بر مدارا با روحانیون و مخالفان شد و در روز ۱۷شهریور در چند شهر بزرگ ایران و از آن میان، شهر مشهد، حکومت‌نظامی اعلام کرد. در این روز، سرتیب عبدالرحیم جعفری به فرمانداری نظامی مشهد منصوب شد و طی اعلامیه‌ای، برقراری حکومت‌نظامی در مشهد را اعلام کرد. حکومت در اعلامیه‌های بعدی خود که در روز ۱۸شهریور صادر شد، محدودیت ساعات رفت‌وآمد در مشهد را عمومی کرد. براساس این اطلاعیه‌ها، رفت‌وآمد مردم از ساعت ۹ شب تا ۶صبح و اجتماع بیش از سه نفر در طول روز و انجام هرگونه اقدام تحریک‌آمیز و حمل هرگونه سلاح سرد و گرم، ممنوع اعلام شد. مردم مشهد بی‌توجه به مقررات و تهدیدهای حکومت‌نظامی، رفتارهای انقلابی خود را همچنان ادامه دادند. به‌دنبال سرکوب و کشتار مردم تهران در روز ۱۷ شهریور، در مشهد سه روز تعطیلی و عزای عمومی اعلام شد. در این سه روز تظاهرات پراکنده، اما مستمر از طرف اقشار مختلف مردم در گوشه‌وکنار شهر برگزار شد. حضور دوباره آیت‌ا... قمی در مشهد و بازگشت رهبر معظم انقلاب (آیت‌ا...العظمی سیدعلی خامنه‌ای) از تبعید، زمینه بزرگ‌تر و پرنرگ‌تر شدن مبارزات علمی مشهد را فراهم کرد. درباره تعداد کشته‌شدگان این روز، همانند سایر سرکوب‌ها، آمار ضدونقیضی ارائه شد؛ پارسون، سفیر وقت انگلیس در تهران، از کشته‌شدن صدها نفر یاد می‌کند. سولیوان، سفیر آمریکا، نیز تعداد آن‌ها را بیش از ۲۰۰ نفر می‌نویسد و برخی دیگر از مقامات آمریکایی تا ۴۰۰ نفر را ذکر کرده‌اند. اما در مشهد بنابر گزارش فرمانداری، تعداد مجروحان ۱۰ نفر بوده و تعداد شهدا به چهار نفر رسیده است.



تصویر دو نسخه از اعلامیه دولتی.